

و گاهی در القاب نادر شاه تحریر داشتند که او را بجهت القاب باید نوشتند
 این است که تکلیفی که شاه طهماسب و نادر شاه محمد شاه را نمودند که افغانها
 اخراج نماید خارج از بالقوه محمد شاه بود و کاشش محمد شاه باین اکتفا می نمود
 نادر شاه از کابل فرمائی بنام پسران الملک که یکی از امرای محمد شاه یعنی
 مستمن کل از بهار سابق در نوشتن جواب نامه و نگاهداشتن ایچی زیاده از
 آنچه معمول سلاطین سلف است بر نوشت و معویب یکی از جلوه داران پادشاه
 جهان آباد فرستاد جلوه دار که بجلال آباد رسید افغانها او را قتل رسانیدند
 از این طرف این خبر که نادر شاه رسید از قتل جلوه دار بفرستاد فوجی را
 بقتل عام جلال آباد امر ساخت و از آن طرف محمد شاه خلعتی در ازای
 این خدمت بجهت قاتل جلوه دار که یکی از افغانها بود فرستاد فوج قزلباش که از
 بکران تهورشان برق و باد مسارعت و ام میگرفت باندک مهلتی بسر وقت
 انجمت رسیدند و کورداناش شیخ و شاب مغیر و کبیر آن شهر را بزاویه عدم
 فرستادند و احدی را از زنده نگذاشتند و این حرکت از نادر شاه عاقب رسید
 خلعت محمد شاه گردید و آن حرکت از محمد شاه یکی نگاهداشتن ایچی و آخر
 ارسال خلعت برای قاتل جلوه دار و روحه جنیان ناسره غضب و دهن زن شطرنج
 سخط نادر می گشته پادشاه جهان آباد را بد سیصد هزار کس مردان می دانسته هزار

فیل جنگی در مسکن محمد شاه بود تا اور شاه با و از و هزار گرس قزلباش برایشان
تاخت اور و در وقت هم ایچی برار و وی محمد شاه بود و اور از خدمت -
نمید او ند و معلوم نمیشد که فرعون از نگار داشتن او صحبت القصد بعد از ضعف
اراسیه چند سواری از قزلباشیه بر قلب آن لشکر تجدد و مرحله آور شدند شجاعان
و باوران ایشان که در سواری ما هر بودند بگرختند و باقی بهم بر آمدند - و
محمد شاه در مطرس محصور شده از باب استیذان در آمد تا اور شاه بنشاه
جهان آباد در آمد بعد از جنبه خزان و در فاین اندوخته باریه که کتوزس که
حکام و سی و خندان و قیافه سے معادله با حشر عشیر آنها نیکو نسبت و داعی
اور بار سب بود محمد شاه را علاوه بر جان بخشه تاج و نگین داده بسیار
از مملکت پنجاب و کابل و بسند و غیره را ضمیر ممالک ایران نمود و در اجتناب
و بجلد سوخ ایچالات رزیده بر طبع سلاطین باریه و غیر هم از تاثیرات -
آب و هلاکے این دیار است در تاریخ نجوم سس است که خجاک چون کشتا
را بنند مفسر ستاد با و سفارش نمود که بکله سے آن نلگ را مسخر کن و بهر ادا
بسیار چه اگر لشکریان در ان مرز بوم چند سے اقامت نمایند و بان مردم
معاشرت کنند شجاعت و غیرت از ایشان سلب گیرد و دیگر مراکار
نمایند ناچار در ان مملکت را باید که یا بقتل رسانند و این هر دو را

ہر دور اور انداز میں چاہے کچھ ہوا ہے دست نعت تو ان پر یہ واسطہ اسدی
 طوسی کہ یکی از شاہیر شعرا سے متقدمین است ایچکایت را بنظم آورده است
 وصیت چنین کرد که شایب را کہ در ہند بد رود کن خواب را -
 ہزارے ز خون سیاہان دریغ ہمین کار فرما در خشنودہ - تیغ
 پختی وہ انجام کار سترک بہ برایشان چنان زن کہ بر گلہ گرگ
 نامے در ان بوم سالے تمام کوشکر کر ان گرد از تنگ و نام
 کرت بگذرد چار موسم در ان زعفرنگ و مروی نیاسے نشان
 و وجہ عدم ضبط سلاطین عجم ہند وستان برابر باب بصائر پوشیدہ
 چہ کہے را کہ مقامی و مقبری مثل ایران کہ اشرف و اعدل بقاع و
 مسورہ عالم و نیکوترین قطعہ ایست از قطعات ربیع کثوف شہاسے و جنوبی
 یاروم باشد ہرگز باختیار خویش رضا بماندن این مملکت نمیدہد و این
 شترکست میان سلطان و رعیت و سپاہی و ہر کہ اسے اللہ حق صحیح و انصاف
 طراز سے در سر باشد باختیار راضی بسکونت این کشور نگردد و گر کہے کہ
 بجز در ان در لید و قدرت برابر گشت نداشتہ باشد و یا بسبب حوادث اور
 دیگر مقامی نماند و یا کہے کہ عمر گذشتہ را بصورت و زبوسے تمام گذرانندہ
 و در اینجا پاسے یا جاہری بے اعتبار رسد و بسببے منظر ہواد باشد کہ بتدریج -

در آن دل بند و عبادت پذیر گشته امن و آرام گیر ~~ت~~ است این مملکت
زیاده از خود صلح تحیر و بیرون از اندازه تقریر است با وجود دولت و ثروت
و حکم است هیچ چیز جزئی سبب سستی و تلاش و کوشش و انتظار میسر نیاید اگر
بیک خدمت جزئی و کس را بر کار مذموم واقع خاطر خواه سر انجام نگردد و غنا
در کار آقا و وزدی پیدا و رشوت نهان و سازش نهان با دشمنان و بی نصرت
بر طایع قاطبه مردم این مملکت منطبع و مرتسم است حتی روسا و فرماندهان
را اگر کسی محقق نقدی یا پارچه جواهری با و رسا بد نظوری که امر مطلع نشود و
نمی بیند مورد نهر آئین و آفرین گردد و از ورعایت و عظمت و رازای این
کار میسر بگذارد بی با تخلف اخوی کوشیدم بجای که بر شیر الملک پس
ستولی شده ابواب آمد و شد را سد و داشت دازمان که و میسر می-
بامن هم از ورستیر و او نیز در آمد چون ماهی از سر کنده بره بود بان همه جدید و جدید
که مردم فامده در کار اخوی مرتب نگشت بلکه بعضی اوقات نتایج عکس گرد
داد و زیاده از آن چون معارضه با بشت الهی بود سعی و کوشش مردم
و بکنی نشستم سخن با کسی نیگفتم و سخن بکنی نیز در آن مرز و بوم نبود و هر گاه که
طال و کلال و اختلال حواس بنصاب کمال می رسید و از شدت
افکار و عجز اندوه خاطر داشت زده هیچ چیز انس نیگفت و شبها خواب

خواب و آرامش ~~شما~~ از ساعات لیلی خود را بنویسید این رساله شکر
و خاطر را چند دقیقه تسلی و هوش ر میدهد و حواس پریده را این نذر امیدم
ساقیابده جامی زان شراب روحا مادی بیایم زمین خدای جسمانی
آری زمانه ناسازگار را کارنا و فلک گنج خوار را طور ما است **بیت**
بچ تجرید بر میسج بند و جل ز رفعت بر خسران از و **و اَللّٰهُ لَشَکُّ**
مِن دَمْرٍ عَنُودٍ وَ خَلَقَ مَرْدُودٍ قَلِيلٌ حَیًا وَ هُمْ کَثِیْرٌ مَشْفُوقٌ هُم
عِلْمًا هُمْ جِهَادٌ هُمْ اَمْرًا هُمْ سَفَهَاءٌ هُمْ اِتِّخَادٌ وَ اَللّٰهُ
سَبَّحًا هُمْ سَبَّحًا هُمْ اَفْرَحُ عَلَیْنَا صَبْرًا وَ تَعَوَّذًا مَسْتَلِیْنَ و گاه گاهی
بمطالعه بعض کتب علمی هم مشغول میشدم و از آن هم که طبیعت نثر خسته بود
و کمال کسپنی بیاد و میجر جسم کرک پادری که او و همین برادرش کرک
کرک پادری از مردمان محبته اخلاق و با من هر دو را دوستی و الفتی
استوار بود ما غمی در خارج شهر حیدرآباد ساخته است که در اینجا سکون و بود
باز میت و صفا و بی و لکنش افتاده است در اینجا میرستم و مادی و در خطه
بسیر بودم در فهم و فراست بعد از بدو در بزرگ خویش ممتاز است و در آن
باز بودم میر غفر الله شاه جهان آبادی که شغل انشائی او میردانت سیدی
بزرگ منش عالمشان و در هوش و رای و حسن بیستار انان و افغان بنویس

او و کهن برادرش میرانان آمد که در شومند می ~~بود~~ بی کمال دارد
از دوستان و معاشران من بودند و در تمامی ایام توقف من در آن شهر
از دلجویی و غمخواری از خود بقصور رضی نشدند القصد من بشایده این -
احوال که در کار اخوی میر عالم ببادر امید پیود و ایترا نفعه مقصود نیست
علاوه غریب و یکیسی و بیامانی و قحط و غلامی انشهر و اکنی قصور قدرت
سربار همه درو تا بود قصد بر آمدن نمودم مشیر الملک در ظاهر معاینه پیوده
و بخوان دور از کار و در حقیقت از خوف و می که داشت مانع آمد و در این
بین بواسطت عالیجاه ملک التجار حاجی محمد خلیل خان فرمان و اوجب
الافغان از حضور بتدگان اندکس ظل اللہی شاه سی قحطی شاه
قاجار بهام خاکسار متضمن مراسم بکیران شانانه و تکلیف عود بوطن مالو
در رسیدن پیایه سر بر عدالت میر رسید از و در فرمان شاهی الملک
بیشتر ستم گشته طاقات و بر رسیدن مراد اخوی را از روز اول حاصل
شده بود این زمان رفت و آمد مراسلات رایزرها لغت نمود و بر آمدن از آن
شهر رایزری کلی مانع آمد تا بچرا که با طرف منتشر شد و توقف من بطول انجامید
خان معظم الیه که عازم آمدن بمنی سفارت بود با عاظمه اکابر انگلیسیه ^{کلی} گنگا
که مرا قبل از ورود او به بمنی از حیدرآباد روانه نمایند که در خبر ملوک کویس و زنی

دلزی بهاور که ذکر او گذشت و کور نزدیکی بسیار بود که ز بر کسی از قدیم
یا سن دوست و بسی بزرگ مرتبه و نوشته حال است بوکیل کسی
حید را با او که نام او گذشت نوشتند که با مشیر الملک شدتی سخن راند و مرا
روانه نماید و چنان شدیدا وی که مشیر الملک توانست که و این بود که آن
کاغذی متضمن بعضی اقاری گرفت که سفارش سر عالم را هیچیک از سرداران گیتی
و اورا اعانت نمائی و در کار سرکار نظام علیان بسیار چه و دخل است
و این همه از نظر جن و بیم و پراسی بود که اورا عارض شده بود و طرفه تو این
که در ایام بود و باش من بر بلند و پستی که در آن سرکار میشد مشاخر که
میدانست این بود آنچه با ضیق مجال و تفرق بال تا این مقام بخو است بزبان
قلم جاری کردید حالیا که از راه نامهور از زندگی چهل و چهار پنج مرد پس
شکیب و استوار طی نموده ام قوای بدنی و نفسانی همه عاقل و حسرو
و بر یک از کارشایان خود دامن نشانده اند و کالبد عظمی از و نور
انام و اسقام در هم شکسته و من بانتظار فرمان دوست کوشش با و از
رجل نشسته ام خاطر را دیگر سر التفات بذكر حالات بعد نیست بدان سر
که اگر شام نامساعد بخت را با ما و ان در رسد و تیر حقیقت نژدی بر
و بدکنجی از عبات عرش درجا ممکن گزینم و اگر از دوست چند نفسی در قطع

رشته حیات تا آخر و و نفسی با سایش برابرم نظر ~~در~~ بخت را با این
 کشور بطبی و ما بالنیستی نبود و در آمدن و رفتن و ماندن نیز اختیار نمی نمود
 بهر حال خبری که بخونین جگری ساقم و بت ان تعدی بنی فانا من
 عبادك وان تغفر لی فانك انت العفو من التعمیم حریم الضایع

الی رحمة ربی الیاری عبد العطفین

ابی طالب الیوسوی الشوشتری

الجزایری عونه ما فی اواسط

جمادی الاولی سنه

فخید مراد

منت



والتعمیم

رساله مستی بذیل التحفه

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله شرح حضرت افرید کاسی کی یکی از بدایع قدرت او ایجاب کو
و مکان و مکذره از پر تو کن قنسی کون او ابداع عالم و عالمیان است
در چیز وسعت کدام تقریر و در فیض بیان کدام تکرار است اندیشه تسبیح و
کیل تناسلی بچند ای برتر از آنچه داند اوراک سچاند سخن عرف پاک و
صلوات مذاکبات بران یگانگی که هر روز با نودی بر مصطفی صلی الله علیه و آله
و بر آل و اصحاب او مشکوٰۃ مصابیه سرمد باد الی یوم التنا و ایتنا بعد
بعد از اتمام تسبیح تحفه العالم که در دست بیکزار و دوست و شانزده بحری سمیت
انتهام یافت و چونکه دست قضا گریبان گیر شده گشنگان گشنگان بارز
بلده حیدرآباد آورد و خاطر از معاشرت جمعی که در بر روایشان رسیده
فسرده و کل نشاط از دوندگی بجا و مداحبت کرده بی دنی طبعان فرموده
دعوت حسن مندا و راق خمرانی در پریشانی بودند عالیجناب رضایل صاحب امی
آقا احمد دام افاداته خلف علامه دوران مرحوم آقا محمد علی ابن علامه شاد
و مغرب آقا محمد باقر مشهور به بهبانی طاب ثراه که از غایت

اشتهار استغنی از اظهار راست و از نامساعدت کے زمانہ دون اضطرار
در این مرز و بوم فتادہ و پستہ اینس و صلیب بود و جمعی دیگر از اصدقا
خلیل و دوستان جنیل است دعا نمودند کہ وقایع ماضیہ را از سنہ مذکورہ
تا این زمان و ضمناً بعض فوائد میرا کہ در این عرصہ با بنیاد ظفر یافته ام یاد ^{تر} العالم
از قلم فتادہ باشند برشتہ تحریر کشیم بویکہ ناظران را مایہ النور و سباط
و آیدگان را یاد کار و موجب اطلاع و نشاط کردد ہر خدا از ایشان
علت رافت جلی نہ از اثر تساہل و تکامل معذرت خواہم کہ مرا از مہتا
است بسبب فقدان مردم قدر شناس کہ در این زمانہ در تنق ایجاب
اند سر در برگ مطالعہ و مباحثہ کتب علمی نمائندہ است تا بنگارش تاریخ
و سیر و ہنسانہ سخن و وقایع و اثر چہ رسد لیکن انگریزان بعد سے چند
تمسک شدہ ابرام نمودند با ہم عدم مناسبت بحال و ضیق بحال قبول
ایشانرا اگر لقب عدم قبول تعلق نمودم تا ما بسبب اثر جہا طبعیت و عدم
فرصت چیزی نوشتہ نمیشد مگر بعض از سادات عالی ایام کہ بر خود در نوشتن
می نمودم و خواست چند کلمہ زبان قلم میگذاشت قبول طبع ما بظن ان بلاد و انا الحنا
محمد ربہ القوی عبداللطیف بن ایوب الب بن نور الدین بن محمد
لکھنوی موسوسے عفا اللہ عن جرایمہم الحجزا یویے

انجزایری اصلاً والشوشتری مولد اوسمی بذیل التمهید منوم و من الله
الاستغناء منعی ~~بهر~~ که حرکت از حیدرآباد بطرف مهبی در جمادی الاولی
سلسله اتفاق افتاده بمسجد پوره بیای فارسی و و لو بچبول که محله است در
خارج شهر کلبه فی از درویشان قادری نقل مکان و بعد از چند روزی از آنجا
حرکت و منزل نبرل قطع منازل مینومد سبب بودن زمانه و متعلقان و فقهاء
بار بود که بخبر ائمه کادی خیر می دیگر میسر نبود و فوراً مطارد و بسر بیان اینبار
کلمتی عظیم برداشتم و نیز چون نایب چند کس را که با ایشان عنادی
داشت بعد از بردن از شهر با شماره اوزمندان عارت و ناچیر کرده بودند
و در شهر زبان ز مردم بود که با من نیز چنین اراده دارد به تشویش میگردد
روز ان و شان خود با چند تن از کشکچیان و قدراند از آنکه که و کبیل
کپنی انگریز همراه داده بود در کمال حزم و بیداری و نهایت احتیاط
و هوشیاری طی مسافت میکردیم تا بعد از چهل روز خدای عالم یاری و
حافظ علی الاطلاق بگذاری نموده به پونه که شهر وسیع و مقرر بایست مرید است
و ذکر ان در رتبه العالم مسطور رسیدم کرنیل پالمیر بهادر انگریز که از دوتان
قدیم من بود و بعایت لمکی صفات و نمک طینت و در اینجا اشتغال کالت میر کالت
کپنی انگریز اشتغال داشتیم استقبال کرد و در خارج شهر در باغی که خود بسیار

منزل داد و لوازم مہمان دار سے و پر بند سے بعل اور وقتیب کی گناہ گناہ
 میداشت و تکلیف او بدیدن باجی زاد کہ فرمان فرمای پونہ و رای اکبر و پیشوا
 بہادر مشہور بود و رقم رسم ہنود است کہ فرمان فرمای کل را پیشوا گویند ۔ و
 بر او ازان ہماں معنی است کہ دارد یعنی مقتدا بہ چنانچہ مسلمانان ہندوستان
 رئیس و بزرگ را پیر مرشد خوانند و نیز از عادات رایان است کہ در خانہ خود
 و منزل خویش اول امرا و مجلسیان اعم از بیگانگان یا مسو بان ہمہ حاضر
 شوند و در مجلس نشینند انگاہ رئیس و فرمان فرما بر اید مردم بر خیزند و سلام
 کنند او بجای خود نشیند و ہر کس را پیر جا کہ فرماید بنشیند بخلاف ممالک دیگر
 کہ اول بزرگ بر آید و بنشیند بعد ازان مردم از اعالی و ادانی در آید و بجای
 کہ برای ہر فرد معین آرز نشستن و ایستادن در ہما بنا بنشیند و با ایستند
 و اگر بیگانہ در آید اول جامی او در مجلس اگر لایق نشستن است و در صف
 سلام اگر قابل ایستادن است معین شود بعد ازان اورا طلب نمایند القصد
 بعد از لحظہ پیشوا بہادر بر آمدہ محبت نمود و تعارف بجا آورد و بوساطت
 گزینل بہادر تکلیف مانند پونہ را نمود و بجد شد کہ پونہ ہم جاسے است
 اگر چند سے بانند منایقہ بدارد و مرادل خان بر کندہ شدہ بود کہ بہ قسم قرار
 نبرگنت از و معذرت خواستم و جواب دادم از قسم پارچہ و جوہر چیز کی کلّف

تکلف کرد روز دیگر نایب خود را نزد من فرستاد و در آن روز با شور و شکر
سرداران مرسته مثل بهار اجه سندیه و بهار اجه بوسلا و دیگران بر او بسیار
بود و اغلب مخالف او بودند از من شورت نمود و از صلاح و بقای دولت
خود پرسید پیت گفت در حیرت من چه انگیزم - بلکه آمیزم از که پر خیزم - من
در آنوقت آنچه بخاطر رسید اورا دلالت کردم و بر آئینش و سازش با سلسله جلیله
انگلیسه که با قدار و غلبه و راسی و انصاف می باشند امر نمودم و همین باعث
بقای دولت او گردید و می اگر چه بر آنست ساده لوح و از نوز مملکت داری
اگاه نبود اما گوش شنوا و است و سخن را پیشود و مینوز من در آنجا بودم که به
تقریبی که سنبل پالمیر بهادر کرنیل کلوسس بیادر بعزم اول و دوم برورن خلوص
از سر کار گیتی بناد آمد اورا قبل از آنان ندیده بودم اشتغالی و یگانگی و اتحاد -
بهر سانیدی مردی فهمیده و لغایت نیکو اخلاق و حکیم مشرب و در فنون
ریاضی و هندسه یگانه بود پس از آنجا رحیل و به پونلی که دو از ده کرده می سببند
و از آنجا بر کشتی سوار میشوند رسیدیم گورنر و نلین بهادر که فرمان فرماست
بلد و پلوک اند پار بود کشتیهای جنگ و چندتن از مقربان در در آنجا با استقلال
فرستاد خود با نوبان بر کشتیهای سوار و روز دو از دهم شبان ^{استقلال} وارد
جزیره صبی و بجان با علی که در خارج شهر معین شده بود فرود آمدیم در همان روز

خبر انتقال مرحوم میر و دوران رسید که در رجب ۱۱۳۵ در حیدرآباد جهان فاسد
را و دواعی و دواعی حرمان بر دل خردمندان اصغاع بهاد و دل بسوخت و درینا
در نظر تیره و نار که دید و غم جزم نمودم که بعد از بهر رسیدن چهار روانه وطن
و در کنجی از عیبات عرش درجات بقیه عمر را بسر برم کور نزد گین بهادر باشاه
مرحوم حاجی خلیل خان که از سرکار حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشارت
هندوستان معین بود مانع آمده تکلیف جدی اقامت را نمود و نیز مکتوب
خان مرحوم رسید مضمین التماس در توقف بمبئی و چون گورنر و خان هر دو -
دوست دیرین بودند قبول کردم و در آنجا ماندم و نکین کبر و آل و کاف و سکون
فونین در دوم و آخر و حذف یا می حطی بر وزن سجد و آن لفظ ترکیب و کبر است
از قبیل لقب که بگلارش و ضبط ان فایده نیست چه در السنه و افواه بهین
و نکین مشهور است و می از اعظم اسکات کند که خبر به ایست از خبر ایست
انگلستان و بعلم و فضلی که در میان ایشان نمود اولست شهره دوران
و بغایت میگو حصال و حدیم المثال و بسی و ارسته مزاج و کوچک دل بود
و با همه جاه خطیری که داشت با اعالم و ادانی وزیر و ستان نفوذی و حکام
اداب رذاری می نمود با من انس گرفت و اغلب لیالی و ایام را به صحبت می
گذراند و تالی ممتد با او معاشرت نمودم قلم معذلت رقم در چهره کثانی احوال

احوال او آنقدر باو دید که اگر لوث تکلف مزید و امن او را التوده و موعظ
نداشتی در سلک بلویای عظام و حق طلبان و خدا شناسان با شک و نامشای
آمدی با آنجا و در آن جزیره بودم که خبر موشن بای انتقال نواب غفران نواب
نواب نظام علیان به اور که تاریخ مفصل ۱۷ ربيع الثانی ۱۱۸۰ هجری
جاودان خرامید و معارن نوید جلوس سمیت مانوس خلف ارشد نواب سپهر
کرکاب مالک رقاب بندگان عالی متعالی نواب سبکد رجاه به اور بگوش
موشن رسید که روز پنجدهم ماه مذکور یا فر فریدونی و شکوه سلیمانی پاپ
نشد فرمان فرمائی و سرر حیا بنانی نهاده بزبان حال و مقال فرمودند
بیت نوبت یافتند و بگویند بدوران آرایش از نوید محسنم
رؤس منابر و وجوه دنیا نیر نام نامی و القاب کرامی آن یکانه سرور آرایش
یافت یکی از شعرا هندی تاریخ جلوس را این مصرع دید و چون فکر کرده است
آمدند اسکندریانی جلوس کرد و بعد از چندی تاریخ پانزدهم ربيع الثانی
۱۱۸۰ هجری سرافراز نواب کامیاب اخوی میر عالم به اور وارد شد که نواب
خدا یگان جهان از فرط و احسم سکران و عنایات بی پایان روز چهارم ربيع
الثانی که طعنه بر او فروردین و غره شوال میر در کج انزو را آور دند و نوزاد
عظم سرافرازی دادند باید که تو هم کجته آسایش من خود را بجید را باد برسان

و کلمات برادرانه بسیار نگاشته بودند که دل را بهر آرزو داند روز غره ما
شعبان خود با انوی محمد علیان از آنجا برآمد و در راه بسبب بیماری سخت
کشیدم سوز و اماکن دیگر عبور کردم و همراست لبانق علت فحطی
گرانی خراب و ویران یافتیم خاصه چون که در آن سفر از بعضی ثقات در آباد
آن کشیده بودم که روز یکم بعد از هزار و پستری بمصرف می رسید و اکنون
که دیدم بجایت خراب و چنین بودند حال اماکن دیگر تا اینکه روز سبت و نهم ما
رمضان گذشته وارد حیدرآباد و بخدمت سر امر سعادت انوی معظم که از روز
دیرین بود رسیدم عاطفت فرمود و شفقت برادرانه نمود و العطره نقدی بجنب
انبوی و طرفه از دو حامی برورد دولت سر اسے ایشان مشاهده شد روز بود
که فرج اندیشه محکس دیان حوالی بر میزد و امر و تمام امر او اعلاظم در سود
جیبی زنجاک آن استمان بر یکدیگر مسافرت می کنند از سه تعزیه من
تشاء و تذل مرتباً بیت یکی را بر آروشاهی دی یکی را بدریا
بهای دی نه با آن بهرونه با این بکن تو دانا تر سے ای جهان افروز
و پس از چند روز بملازمت نواب فلک جناب رسیدم فرمان و نامه
جوان عمر و جوان بخت و کهن سکا و کهن تخت دیدم و احسم خدیوانه نمود
دور سنگ مقبان بزم حضور معدلت دستور نسک فرمود در معدلت

در معدلت کسری تاسع آوازه کسری الویشروان و در شجاعت رونق شکن بلانار
اسفندیار و رستم دستان بیت هر جا حدیث پنج خضم افکنش رود
از طغنه بی باطن شیر ژمان کنم و الحق در خصایص بسید این خدیو
عالم هر قدر مبالغه رود ناکفته بماند روزی در مجلس سادمت بزبان بحر بیان
حکم فرمودند که بعد از آنچه در تخته العالم نوشته اند از حکایات عجیبه و نواید غیر
خبر در خاطر داشته باشی در رساله دیگر نویسی و برادر معظم کامیاب
نواب وزارت ماب میر عالم میاور نیز در این باب قدغن بدیع مشهور
لیکن امثالاً لامر بهم العالی شره پنوم فاستمع ما ذاق قول
العندلیب حیث یروی عن احادیث الحبیب و چون در این
عرض مدت سکونت در ممبئی اتفاق افتاد اول از خصایص جزیره بیان
مینماید ممبئی نخست میم اول و با بجد در ثالث و سکون میم دوم و در و با خطی
کشیده در آخر جزیره ایست از جزایر کن جزیره در لغت و در اصطلاح
قطعه از زمین را گویند که اطراف آن را آب فرو گرفته باشد و بدون کشتی
توان رسید و جزیره ممبئی از جزایر مشهور است با آوان و ممبئی که بنوشیدن
نیاید بخطر است بگاه و پیشتری از آنها شور غره و سنکین و در بعضی کوهها
نیز آب باران میماند کثیف و غلیظ و مردم بناچار سینه زند و بیمار

رشته که مرضی است مشهور بتلاش طول آن و دفعی که پنج کرده همد
باشد و عرض یک کرده است و اما هوا آنجزیره که بالات آنکریزی شخص
میکردم در محل سنده در نهایت لطافت و نراکت است بسبب قرب
آن خط است و آنکه موافق زیجات اسلامی و فزناک محده و به عرض در دون
است حال اکثری از بلاد و کن درختان میوه و دوبار ثمر دهند و بعضی درختان با
نارنج و بعضی مرکبات دوازده ماه کامیش بار آورند و فصول نیز در آن خیره
بشت است از نصف حوت تا تمام حمل بسیار کوچک است و در نهایت اقل
و روز نسبت شب کمتر و از اول ثور تا نصف جوزا تا سبتان برکت
که روز و شب یک نسبت گرم میکند و لیکن آنقدر گرم نیست
مانند عربستان و بعضی بلاد هندوستان که مردم محتاج بسروا به
خسپان باشند و در ایوانها روزان و شبان بخورند و میوه و میوه
از گرمی قلق و اضطراب نیست و گاه گاهی در این اوقات باران نهد و هوا
بسیار سخت که مردم با در کشتی یا مان از اطوفان گویند میوه بسیار
جوزا تا تمام سرطان پاییز کوچک است و شروع باران شدت درین
باد باقی سخت و شورش دریا و روز نسبت شب کمتر بالذات بلوی در
و از اول اسد تا نصف سنبله درستان کوچک است باران بسیار است

لما ينقطع ميار و دهل و ابرطوب و سرکه در روز و شب بی بالا پختن نسیوان
خواید و در تمام جزیره عالم آب است و از نصف کسبل تا تمام میزان بسیار
بزرگت هوا ازان تندس که داشت افکاره و با اعتدال میوز دو گاه کا ہے
ریزه بارانی میاید تمام گوه و دشت و در و دیوار جزیره زنگار سے و ناظر آتما
معموره یک قطره زرد نظر میاید یک قطره سبک در کوب باران و یکو جزین
نیت که بنزینا شد این فصل موافق جمیع امراض است و بهترین حصول
و از اول عقرب تا نصف قوس تا استان کوچک است باران منقطع گردیده
و دیوار و خشکی آورده روز نانی الحار و شب میزخالی از گرمی نیت و از نصف قوس
تا تمام جدی خریف بزرگت شبها سرد و آبها بهتر از سایر اوقات و نیم
با اعتدال و دریا کمال خود در آرام و موسم نیکوئی موسم بگراست و از
اول دلو تا نشه هوت زمستان بزرگت روز و شب سرد و تر ازان
موسم باران میگذرد اگر سنگینی و رداوت آب در این حسب زیره نبود
قوات و غوبه عالم نبود انگیب که بشر آب قراج عاری نیستند و هر گاه
آب نخواهد چری دران مزوج میسما نیا از آب نجابت محترز میسما
و اغلب بجای چغالی و شراب میگذراند و از خواص دریا نجاست که
مارهای سمی بسیار دران بهرسد و ناخرایان و رشتها هر گاه مار بر روی

آب ویدند میداند که معنی قریب گردیده است و پیوسته خاصه در موسم
باران از دریا بخزیره آیند و مردم از میت رسانند و هلاک کنند مردمان
انجا تدبیر است که اندیشیده اند این است که صدف را کوبیده یا صدف تیزه
که در ساحل بحر بمسد در خانه ها و باغها در راهها و چایا بنا و شش کنند
که بد آنجا رسد صفهای شکسته بدن آنرا مجروح سازند و از رفتن آن
ماند مردم در رسند و آنرا هلاک نمایند و از اوضاع مستحبه که آنکلیه در آنجا
بنا نهاده اند مناره ای است که در قلابه و آن مکانی است برب دریا
ساخته اند قف آن وسیع و سبزه پوشیده شبها چراغ بسیار در آن روشن
کنند تا ناخدا یان و مردم جهازات آنرا از دور بینند و مانند که معنی نزدیک
رسیده است و از جای که آن چراغ بنظر آید پیشتر حرکت نکنند چه در حواله
مبسی درو یا کوهستان بسیار است که در زیر آب میباشد و بغایت خطرناک
است بالجمود در آنجا بودم که خبر که ورت اثر عبد الغزیز و ابی رسید که در ^{۱۸} _{۱۱} ^{۱۹} _{۱۲} ^{۲۰} _{۱۳} ^{۲۱} _{۱۴} ^{۲۲} _{۱۵} ^{۲۳} _{۱۶} ^{۲۴} _{۱۷} ^{۲۵} _{۱۸} ^{۲۶} _{۱۹} ^{۲۷} _{۲۰} ^{۲۸} _{۲۱} ^{۲۹} _{۲۲} ^{۳۰} _{۲۳} ^{۳۱} _{۲۴} ^{۳۲} _{۲۵} ^{۳۳} _{۲۶} ^{۳۴} _{۲۷} ^{۳۵} _{۲۸} ^{۳۶} _{۲۹} ^{۳۷} _{۳۰} ^{۳۸} _{۳۱} ^{۳۹} _{۳۲} ^{۴۰} _{۳۳} ^{۴۱} _{۳۴} ^{۴۲} _{۳۵} ^{۴۳} _{۳۶} ^{۴۴} _{۳۷} ^{۴۵} _{۳۸} ^{۴۶} _{۳۹} ^{۴۷} _{۴۰} ^{۴۸} _{۴۱} ^{۴۹} _{۴۲} ^{۵۰} _{۴۳} ^{۵۱} _{۴۴} ^{۵۲} _{۴۵} ^{۵۳} _{۴۶} ^{۵۴} _{۴۷} ^{۵۵} _{۴۸} ^{۵۶} _{۴۹} ^{۵۷} _{۵۰} ^{۵۸} _{۵۱} ^{۵۹} _{۵۲} ^{۶۰} _{۵۳} ^{۶۱} _{۵۴} ^{۶۲} _{۵۵} ^{۶۳} _{۵۶} ^{۶۴} _{۵۷} ^{۶۵} _{۵۸} ^{۶۶} _{۵۹} ^{۶۷} _{۶۰} ^{۶۸} _{۶۱} ^{۶۹} _{۶۲} ^{۷۰} _{۶۳} ^{۷۱} _{۶۴} ^{۷۲} _{۶۵} ^{۷۳} _{۶۶} ^{۷۴} _{۶۷} ^{۷۵} _{۶۸} ^{۷۶} _{۶۹} ^{۷۷} _{۷۰} ^{۷۸} _{۷۱} ^{۷۹} _{۷۲} ^{۸۰} _{۷۳} ^{۸۱} _{۷۴} ^{۸۲} _{۷۵} ^{۸۳} _{۷۶} ^{۸۴} _{۷۷} ^{۸۵} _{۷۸} ^{۸۶} _{۷۹} ^{۸۷} _{۸۰} ^{۸۸} _{۸۱} ^{۸۹} _{۸۲} ^{۹۰} _{۸۳} ^{۹۱} _{۸۴} ^{۹۲} _{۸۵} ^{۹۳} _{۸۶} ^{۹۴} _{۸۷} ^{۹۵} _{۸۸} ^{۹۶} _{۸۹} ^{۹۷} _{۹۰} ^{۹۸} _{۹۱} ^{۹۹} _{۹۲} ^{۱۰۰} _{۹۳} ^{۱۰۱} _{۹۴} ^{۱۰۲} _{۹۵} ^{۱۰۳} _{۹۶} ^{۱۰۴} _{۹۷} ^{۱۰۵} _{۹۸} ^{۱۰۶} _{۹۹} ^{۱۰۷} _{۱۰۰} ^{۱۰۸} _{۱۰۱} ^{۱۰۹} _{۱۰۲} ^{۱۱۰} _{۱۰۳} ^{۱۱۱} _{۱۰۴} ^{۱۱۲} _{۱۰۵} ^{۱۱۳} _{۱۰۶} ^{۱۱۴} _{۱۰۷} ^{۱۱۵} _{۱۰۸} ^{۱۱۶} _{۱۰۹} ^{۱۱۷} _{۱۱۰} ^{۱۱۸} _{۱۱۱} ^{۱۱۹} _{۱۱۲} ^{۱۲۰} _{۱۱۳} ^{۱۲۱} _{۱۱۴} ^{۱۲۲} _{۱۱۵} ^{۱۲۳} _{۱۱۶} ^{۱۲۴} _{۱۱۷} ^{۱۲۵} _{۱۱۸} ^{۱۲۶} _{۱۱۹} ^{۱۲۷} _{۱۲۰} ^{۱۲۸} _{۱۲۱} ^{۱۲۹} _{۱۲۲} ^{۱۳۰} _{۱۲۳} ^{۱۳۱} _{۱۲۴} ^{۱۳۲} _{۱۲۵} ^{۱۳۳} _{۱۲۶} ^{۱۳۴} _{۱۲۷} ^{۱۳۵} _{۱۲۸} ^{۱۳۶} _{۱۲۹} ^{۱۳۷} _{۱۳۰} ^{۱۳۸} _{۱۳۱} ^{۱۳۹} _{۱۳۲} ^{۱۴۰} _{۱۳۳} ^{۱۴۱} _{۱۳۴} ^{۱۴۲} _{۱۳۵} ^{۱۴۳} _{۱۳۶} ^{۱۴۴} _{۱۳۷} ^{۱۴۵} _{۱۳۸} ^{۱۴۶} _{۱۳۹} ^{۱۴۷} _{۱۴۰} ^{۱۴۸} _{۱۴۱} ^{۱۴۹} _{۱۴۲} ^{۱۵۰} _{۱۴۳} ^{۱۵۱} _{۱۴۴} ^{۱۵۲} _{۱۴۵} ^{۱۵۳} _{۱۴۶} ^{۱۵۴} _{۱۴۷} ^{۱۵۵} _{۱۴۸} ^{۱۵۶} _{۱۴۹} ^{۱۵۷} _{۱۵۰} ^{۱۵۸} _{۱۵۱} ^{۱۵۹} _{۱۵۲} ^{۱۶۰} _{۱۵۳} ^{۱۶۱} _{۱۵۴} ^{۱۶۲} _{۱۵۵} ^{۱۶۳} _{۱۵۶} ^{۱۶۴} _{۱۵۷} ^{۱۶۵} _{۱۵۸} ^{۱۶۶} _{۱۵۹} ^{۱۶۷} _{۱۶۰} ^{۱۶۸} _{۱۶۱} ^{۱۶۹} _{۱۶۲} ^{۱۷۰} _{۱۶۳} ^{۱۷۱} _{۱۶۴} ^{۱۷۲} _{۱۶۵} ^{۱۷۳} _{۱۶۶} ^{۱۷۴} _{۱۶۷} ^{۱۷۵} _{۱۶۸} ^{۱۷۶} _{۱۶۹} ^{۱۷۷} _{۱۷۰} ^{۱۷۸} _{۱۷۱} ^{۱۷۹} _{۱۷۲} ^{۱۸۰} _{۱۷۳} ^{۱۸۱} _{۱۷۴} ^{۱۸۲} _{۱۷۵} ^{۱۸۳} _{۱۷۶} ^{۱۸۴} _{۱۷۷} ^{۱۸۵} _{۱۷۸} ^{۱۸۶} _{۱۷۹} ^{۱۸۷} _{۱۸۰} ^{۱۸۸} _{۱۸۱} ^{۱۸۹} _{۱۸۲} ^{۱۹۰} _{۱۸۳} ^{۱۹۱} _{۱۸۴} ^{۱۹۲} _{۱۸۵} ^{۱۹۳} _{۱۸۶} ^{۱۹۴} _{۱۸۷} ^{۱۹۵} _{۱۸۸} ^{۱۹۶} _{۱۸۹} ^{۱۹۷} _{۱۹۰} ^{۱۹۸} _{۱۹۱} ^{۱۹۹} _{۱۹۲} ^{۲۰۰} _{۱۹۳} ^{۲۰۱} _{۱۹۴} ^{۲۰۲} _{۱۹۵} ^{۲۰۳} _{۱۹۶} ^{۲۰۴} _{۱۹۷} ^{۲۰۵} _{۱۹۸} ^{۲۰۶} _{۱۹۹} ^{۲۰۷} _{۲۰۰} ^{۲۰۸} _{۲۰۱} ^{۲۰۹} _{۲۰۲} ^{۲۱۰} _{۲۰۳} ^{۲۱۱} _{۲۰۴} ^{۲۱۲} _{۲۰۵} ^{۲۱۳} _{۲۰۶} ^{۲۱۴} _{۲۰۷} ^{۲۱۵} _{۲۰۸} ^{۲۱۶} _{۲۰۹} ^{۲۱۷} _{۲۱۰} ^{۲۱۸} _{۲۱۱} ^{۲۱۹} _{۲۱۲} ^{۲۲۰} _{۲۱۳} ^{۲۲۱} _{۲۱۴} ^{۲۲۲} _{۲۱۵} ^{۲۲۳} _{۲۱۶} ^{۲۲۴} _{۲۱۷} ^{۲۲۵} _{۲۱۸} ^{۲۲۶} _{۲۱۹} ^{۲۲۷} _{۲۲۰} ^{۲۲۸} _{۲۲۱} ^{۲۲۹} _{۲۲۲} ^{۲۳۰} _{۲۲۳} ^{۲۳۱} _{۲۲۴} ^{۲۳۲} _{۲۲۵} ^{۲۳۳} _{۲۲۶} ^{۲۳۴} _{۲۲۷} ^{۲۳۵} _{۲۲۸} ^{۲۳۶} _{۲۲۹} ^{۲۳۷} _{۲۳۰} ^{۲۳۸} _{۲۳۱} ^{۲۳۹} _{۲۳۲} ^{۲۴۰} _{۲۳۳} ^{۲۴۱} _{۲۳۴} ^{۲۴۲} _{۲۳۵} ^{۲۴۳} _{۲۳۶} ^{۲۴۴} _{۲۳۷} ^{۲۴۵} _{۲۳۸} ^{۲۴۶} _{۲۳۹} ^{۲۴۷} _{۲۴۰} ^{۲۴۸} _{۲۴۱} ^{۲۴۹} _{۲۴۲} ^{۲۵۰} _{۲۴۳} ^{۲۵۱} _{۲۴۴} ^{۲۵۲} _{۲۴۵} ^{۲۵۳} _{۲۴۶} ^{۲۵۴} _{۲۴۷} ^{۲۵۵} _{۲۴۸} ^{۲۵۶} _{۲۴۹} ^{۲۵۷} _{۲۵۰} ^{۲۵۸} _{۲۵۱} ^{۲۵۹} _{۲۵۲} ^{۲۶۰} _{۲۵۳} ^{۲۶۱} _{۲۵۴} ^{۲۶۲} _{۲۵۵} ^{۲۶۳} _{۲۵۶} ^{۲۶۴} _{۲۵۷} ^{۲۶۵} _{۲۵۸} ^{۲۶۶} _{۲۵۹} ^{۲۶۷} _{۲۶۰} ^{۲۶۸} _{۲۶۱} ^{۲۶۹} _{۲۶۲} ^{۲۷۰} _{۲۶۳} ^{۲۷۱} _{۲۶۴} ^{۲۷۲} _{۲۶۵} ^{۲۷۳} _{۲۶۶} ^{۲۷۴} _{۲۶۷} ^{۲۷۵} _{۲۶۸} ^{۲۷۶} _{۲۶۹} ^{۲۷۷} _{۲۷۰} ^{۲۷۸} _{۲۷۱} ^{۲۷۹} _{۲۷۲} ^{۲۸۰} _{۲۷۳} ^{۲۸۱} _{۲۷۴} ^{۲۸۲} _{۲۷۵} ^{۲۸۳} _{۲۷۶} ^{۲۸۴} _{۲۷۷} ^{۲۸۵} _{۲۷۸} ^{۲۸۶} _{۲۷۹} ^{۲۸۷} _{۲۸۰} ^{۲۸۸} _{۲۸۱} ^{۲۸۹} _{۲۸۲} ^{۲۹۰} _{۲۸۳} ^{۲۹۱} _{۲۸۴} ^{۲۹۲} _{۲۸۵} ^{۲۹۳} _{۲۸۶} ^{۲۹۴} _{۲۸۷} ^{۲۹۵} _{۲۸۸} ^{۲۹۶} _{۲۸۹} ^{۲۹۷} _{۲۹۰} ^{۲۹۸} _{۲۹۱} ^{۲۹۹} _{۲۹۲} ^{۳۰۰} _{۲۹۳} ^{۳۰۱} _{۲۹۴} ^{۳۰۲} _{۲۹۵} ^{۳۰۳} _{۲۹۶} ^{۳۰۴} _{۲۹۷} ^{۳۰۵} _{۲۹۸} ^{۳۰۶} _{۲۹۹} ^{۳۰۷} _{۳۰۰} ^{۳۰۸} _{۳۰۱} ^{۳۰۹} _{۳۰۲} ^{۳۱۰} _{۳۰۳} ^{۳۱۱} _{۳۰۴} ^{۳۱۲} _{۳۰۵} ^{۳۱۳} _{۳۰۶} ^{۳۱۴} _{۳۰۷} ^{۳۱۵} _{۳۰۸} ^{۳۱۶} _{۳۰۹} ^{۳۱۷} _{۳۱۰} ^{۳۱۸} _{۳۱۱} ^{۳۱۹} _{۳۱۲} ^{۳۲۰} _{۳۱۳} ^{۳۲۱} _{۳۱۴} ^{۳۲۲} _{۳۱۵} ^{۳۲۳} _{۳۱۶} ^{۳۲۴} _{۳۱۷} ^{۳۲۵} _{۳۱۸} ^{۳۲۶} _{۳۱۹} ^{۳۲۷} _{۳۲۰} ^{۳۲۸} _{۳۲۱} ^{۳۲۹} _{۳۲۲} ^{۳۳۰} _{۳۲۳} ^{۳۳۱} _{۳۲۴} ^{۳۳۲} _{۳۲۵} ^{۳۳۳} _{۳۲۶} ^{۳۳۴} _{۳۲۷} ^{۳۳۵} _{۳۲۸} ^{۳۳۶} _{۳۲۹} ^{۳۳۷} _{۳۳۰} ^{۳۳۸} _{۳۳۱} ^{۳۳۹} _{۳۳۲} ^{۳۴۰} _{۳۳۳} ^{۳۴۱} _{۳۳۴} ^{۳۴۲} _{۳۳۵} ^{۳۴۳} _{۳۳۶} ^{۳۴۴} _{۳۳۷} ^{۳۴۵} _{۳۳۸} ^{۳۴۶} _{۳۳۹} ^{۳۴۷} _{۳۴۰} ^{۳۴۸} _{۳۴۱} ^{۳۴۹} _{۳۴۲} ^{۳۵۰} _{۳۴۳} ^{۳۵۱} _{۳۴۴} ^{۳۵۲} _{۳۴۵} ^{۳۵۳} _{۳۴۶} ^{۳۵۴} _{۳۴۷} ^{۳۵۵} _{۳۴۸} ^{۳۵۶} _{۳۴۹} ^{۳۵۷} _{۳۵۰} ^{۳۵۸} _{۳۵۱} ^{۳۵۹} _{۳۵۲} ^{۳۶۰} _{۳۵۳} ^{۳۶۱} _{۳۵۴} ^{۳۶۲} _{۳۵۵} ^{۳۶۳} _{۳۵۶} ^{۳۶۴} _{۳۵۷} ^{۳۶۵} _{۳۵۸} ^{۳۶۶} _{۳۵۹} ^{۳۶۷} _{۳۶۰} ^{۳۶۸} _{۳۶۱} ^{۳۶۹} _{۳۶۲} ^{۳۷۰} _{۳۶۳} ^{۳۷۱} _{۳۶۴} ^{۳۷۲} _{۳۶۵} ^{۳۷۳} _{۳۶۶} ^{۳۷۴} _{۳۶۷} ^{۳۷۵} _{۳۶۸} ^{۳۷۶} _{۳۶۹} ^{۳۷۷} _{۳۷۰} ^{۳۷۸} _{۳۷۱} ^{۳۷۹} _{۳۷۲} ^{۳۸۰} _{۳۷۳} ^{۳۸۱} _{۳۷۴} ^{۳۸۲} _{۳۷۵} ^{۳۸۳} _{۳۷۶} ^{۳۸۴} _{۳۷۷} ^{۳۸۵} _{۳۷۸} ^{۳۸۶} _{۳۷۹} ^{۳۸۷} _{۳۸۰} ^{۳۸۸} _{۳۸۱} ^{۳۸۹} _{۳۸۲} ^{۳۹۰} _{۳۸۳} ^{۳۹۱} _{۳۸۴} ^{۳۹۲} _{۳۸۵} ^{۳۹۳} _{۳۸۶} ^{۳۹۴} _{۳۸۷} ^{۳۹۵} _{۳۸۸} ^{۳۹۶} _{۳۸۹} ^{۳۹۷} _{۳۹۰} ^{۳۹۸} _{۳۹۱} ^{۳۹۹} _{۳۹۲} ^{۴۰۰} _{۳۹۳} ^{۴۰۱} _{۳۹۴} ^{۴۰۲} _{۳۹۵} ^{۴۰۳} _{۳۹۶} ^{۴۰۴} _{۳۹۷} ^{۴۰۵} _{۳۹۸} ^{۴۰۶} _{۳۹۹} ^{۴۰۷} _{۴۰۰} ^{۴۰۸} _{۴۰۱} ^{۴۰۹} _{۴۰۲} ^{۴۱۰} _{۴۰۳} ^{۴۱۱} _{۴۰۴} ^{۴۱۲} _{۴۰۵} ^{۴۱۳} _{۴۰۶} ^{۴۱۴} _{۴۰۷} ^{۴۱۵} _{۴۰۸} ^{۴۱۶} _{۴۰۹} ^{۴۱۷} _{۴۱۰} ^{۴۱۸} _{۴۱۱} ^{۴۱۹} _{۴۱۲} ^{۴۲۰} _{۴۱۳} ^{۴۲۱} _{۴۱۴} ^{۴۲۲} _{۴۱۵} ^{۴۲۳} _{۴۱۶} ^{۴۲۴} _{۴۱۷} ^{۴۲۵} _{۴۱۸} ^{۴۲۶} _{۴۱۹} ^{۴۲۷} _{۴۲۰} ^{۴۲۸} _{۴۲۱} ^{۴۲۹} _{۴۲۲} ^{۴۳۰} _{۴۲۳} ^{۴۳۱} _{۴۲۴} ^{۴۳۲} _{۴۲۵} ^{۴۳۳} _{۴۲۶} ^{۴۳۴} _{۴۲۷} ^{۴۳۵} _{۴۲۸} ^{۴۳۶} _{۴۲۹} ^{۴۳۷} _{۴۳۰} ^{۴۳۸} _{۴۳۱} ^{۴۳۹} _{۴۳۲} ^{۴۴۰} _{۴۳۳} ^{۴۴۱} _{۴۳۴} ^{۴۴۲} _{۴۳۵} ^{۴۴۳} _{۴۳۶} ^{۴۴۴} _{۴۳۷} ^{۴۴۵} _{۴۳۸} ^{۴۴۶} _{۴۳۹} ^{۴۴۷} _{۴۴۰} ^{۴۴۸} _{۴۴۱} ^{۴۴۹} _{۴۴۲} ^{۴۵۰} _{۴۴۳} ^{۴۵۱} _{۴۴۴} ^{۴۵۲} _{۴۴۵} ^{۴۵۳} _{۴۴۶} ^{۴۵۴} _{۴۴۷} ^{۴۵۵} _{۴۴۸} ^{۴۵۶} _{۴۴۹} ^{۴۵۷} _{۴۵۰} ^{۴۵۸} _{۴۵۱} ^{۴۵۹} _{۴۵۲} ^{۴۶۰} _{۴۵۳} ^{۴۶۱} _{۴۵۴} ^{۴۶۲} _{۴۵۵} ^{۴۶۳} _{۴۵۶} ^{۴۶۴} _{۴۵۷} ^{۴۶۵} _{۴۵۸} ^{۴۶۶} _{۴۵۹} ^{۴۶۷} _{۴۶۰} ^{۴۶۸} _{۴۶۱} ^{۴۶۹} _{۴۶۲} ^{۴۷۰} _{۴۶۳} ^{۴۷۱} _{۴۶۴} ^{۴۷۲} _{۴۶۵} ^{۴۷۳} _{۴۶۶} ^{۴۷۴} _{۴۶۷} ^{۴۷۵} _{۴۶۸} ^{۴۷۶} _{۴۶۹} ^{۴۷۷} _{۴۷۰} ^{۴۷۸} _{۴۷۱} ^{۴۷۹} _{۴۷۲} ^{۴۸۰} _{۴۷۳} ^{۴۸۱} _{۴۷۴} ^{۴۸۲} _{۴۷۵} ^{۴۸۳} _{۴۷۶} ^{۴۸۴} _{۴۷۷} ^{۴۸۵} _{۴۷۸} ^{۴۸۶} _{۴۷۹} ^{۴۸۷} _{۴۸۰} ^{۴۸۸} _{۴۸۱} ^{۴۸۹} _{۴۸۲} ^{۴۹۰} _{۴۸۳} ^{۴۹۱} _{۴۸۴} ^{۴۹۲} _{۴۸۵} ^{۴۹۳} _{۴۸۶} ^{۴۹۴} _{۴۸۷} ^{۴۹۵} _{۴۸۸} ^{۴۹۶} _{۴۸۹} ^{۴۹۷} _{۴۹۰} ^{۴۹۸} _{۴۹۱} ^{۴۹۹} _{۴۹۲} ^{۵۰۰} _{۴۹۳} ^{۵۰۱} _{۴۹۴} ^{۵۰۲} _{۴۹۵} ^{۵۰۳} _{۴۹۶} ^{۵۰۴} _{۴۹۷} ^{۵۰۵} _{۴۹۸} ^{۵۰۶} _{۴۹۹} ^{۵۰۷} _{۵۰۰} ^{۵۰۸} _{۵۰۱} ^{۵۰۹} _{۵۰۲} ^{۵۱۰} _{۵۰۳} ^{۵۱۱} _{۵۰۴} ^{۵۱۲} _{۵۰۵} ^{۵۱۳} _{۵۰۶} ^{۵۱۴} _{۵۰۷} ^{۵۱۵} _{۵۰۸} ^{۵۱۶} _{۵۰۹} ^{۵۱۷} _{۵۱۰} ^{۵۱۸} _{۵۱۱} ^{۵۱۹} _{۵۱۲} ^{۵۲۰} _{۵۱۳} ^{۵۲۱} _{۵۱۴} ^{۵۲۲} _{۵۱۵} ^{۵۲۳} _{۵۱۶} ^{۵۲۴} _{۵۱۷} ^{۵۲۵} _{۵۱۸} ^{۵۲۶} _{۵۱۹} ^{۵۲۷} _{۵۲۰} ^{۵۲۸} _{۵۲۱} ^{۵۲۹} _{۵۲۲} ^{۵۳۰} _{۵۲۳} ^{۵۳۱} _{۵۲۴} ^{۵۳۲} _{۵۲۵} ^{۵۳۳} _{۵۲۶</}

گشت سخن که بدینجا رسید مناسب نمود که پاره از احوال و احوالی تقسیم
بجای رسم بر نگارم تا ناظران را اللّٰه اعلىٰ کا مل با و و مذمب و بهر سبب و انتظام
در کلام مانند شیخ عبدالوهاب که کسوس این اساس بوده مردم در عین اعمال
بخداست در امثال و اقوال خویش بدین و ذکا معروف و بطل
و کیاست موصوف بود و جوڑے با فراط داشت که بهر دسترس او
بود با تباع و انصار خوینل و ایشار سینمود بعد از آنکه در وطن پاره از علما
عربی و قدره از فقه حنفی خوانده مسافرت با صعبان و در آن زمان که
از فضای نامدار و حکمای عالم مقدار استفاده حکمیت نموده بر مسائل
حکمی که در بعضی اقدام عوام کالانعام اند فی الجمله بصیرت بهر سبب و خود
بوطن و در سال یک دو سال پس و پیش که ضبط آن درست معلوم نیست
مدعی این ملت گردید و طریق او خفی و در احوال مقدار امام اعظم ابوحنیفه
و در شروع بر آن خود عمل سینمود و بالاخره در بعضی اصول نیز گردون از
قلاده تعلیم امام اعظم بر آورده مستعدان آنچه بر اسے او سخن آید
گفتی و مردم را بدان دعوت کردی از آنجمله سبع فرق اسلام بود و نصار
و سایر اصناف انام را مشرک و کافر و در زمره عبده و سب و
و بدینگونه اقامه دلیل کردی که مسلمانان اعظم و توقیر که تقریر مظهر سینود

رسول و آن روضه مقدسه و قبور پر نور ائمه هدی و جماع منوره اوصیا
و اولیا کنند و در ضراعات و توسلات و انجاع و مطالب دنیوی و آخرت
بآن اماکن که خود از شک و کل نمانده اند و بعد از این قبور و اموات مشغول
شوند و در مقابل قبور سجدہ کنند و همه نیازها که در آن است آنها سزا
و حقیقت بت پرستی و عبادت اصنام عبارت از آنست چنانچه عبده
اصنام نیز صنم و آن یک کل مخصوص را خدا گویند بلکه گویند که آن قبضات
و بواسطت ایشان است عیادت خود را از درگاه باری سئلت مینمایند
چنین است حال بود و نصاری که در کلیسیا و معابد تصویرات موسی و
عیسی الرضی و انبیا پرستش کنند و شفع خود را آورند و خدا پرستی نیست
که ذات واجب را سجدہ و پرستش نمایند و باو جل شانہ شریکی قرار ندهند
محمد اجمعی از قبیل اعراب او متابعت او را اختیار و در قرآنی بجد صاحب
آوازه و شهباز گردید و مدام تخریب قبر رسول انام و مراقب منوره ائمه
گرام را و روزبان و نصیب عن دشمنی که در وقت فرعت و هنگام قدرت
محمد را ضرب و با زمین یکسان نماید که اثری از اینها باقی نماند اصل او را و
تداوم در گذشت وصی او عبد العزیز که حال او یا سعو و سپرد و خلیفه و جانشین
وستی بائیر السین است بآن مردم نواح نجد اکتفا کرده و بلدان به

بلدان دور دست را با آن طریقه دعوت و در رواج آن طریقه کوشید و تبلیغ
داشت و بتوجه خویش اموال و دما جمع فرقی را بساح و فرماید او که در شهر
و دیار که در این مردان را در غنمه تیغ نیز و اموال را تجارت برندا با بزبان
ناموس مردم دست نزنند و نگاه نکنند و بهر یک از مجاهدین در وقت
مبارک برائی بنام خاندان بهشت دهد و در کردن آن آویزد که بعد از هفت روز بلافاصله
بمسوأل بهشت در آید و در دنیا بعد از او مشکفل عیال و اولاد او شود و ایشان
نیز بطبع مال و بهشت قومی دل و باطمینان تمام قدم در معرکه رزم گذارند چه
فتح کنند غنیمت بدست آورند و اگر گشته شوند بوسید برائی که دارند بگیرند
بهشت روند در سنوات قبل در نواح بجزو الحاق و قطیف و بشیری از بر عزم
تازیر پادشاهی بصره و نزدیک عمان و بصری عقبه بغلبه ستولی شده بعد از نقل
اسر و تارک مردم بدین اویمان و طریقه او را از جان کردند و وصیت شوکت
واقتمار او در اقطار عالم عظیم و با اینکه مکرر خلبه او بفرص سلطان روم
پادشاه عجم رسید که از ایشان قدم پیش گذاشت و بدفع فتنه او پنداشت
رساله که در فتوی و اعتقاد نوشته بود نزدیک از پیر و ان او دیدیم بخش
ثبت افتاد اعلم بر حکم الله ان الحنیف مله ابراهیم ان تعبد
الله فخلصا له الدین و بذلك امر الله جمیع الناس و خلقهم

لَهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ وَمَا خَلَعْتَ الْحَرِيرَ وَالْأَنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدَنِي فَإِذَا

من التوراة ١١

عَرَفْتَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعِبَادَ لِلْعِبَادَةِ فَأَعْلَمَ أَنَّ الْعِبَادَةَ لَا تَتَمُّ

عِبَادَةَ إِلَّا مَعَ التَّوْحِيدِ كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ لَا تَتَمُّ صَلَاةً إِلَّا

مَعَ الطَّهَارَةِ فَإِذَا دَخَلَ الشِّرْكَ فِي الْعِبَادَةِ فَسَدَتْ كَمَا حَدَّثَ إِذَا

دَخَلَ فِي الطَّهَارَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ س مَا كَانَ لِلشُّرَكَاءِ أَنْ يَعْجِبُوا

مُسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ

في التوراة

أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ فَمَنْ دَعَى غَيْرَ اللَّهِ طَائِفَةً

مَّا لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ مِنْ جَلْبِ خَيْرٍ أَوْ دَفْعِ ضَرَرٍ فَقَدْ

أَشْرَكَ فِي الْعِبَادَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ

في الأحقاف

دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دَعْوَاهُمْ

غَافِلُونَ وَإِذَا حَضَرَ النَّاسَ كَانُوا لِيَهُمْ أَعْدَارٌ وَكَانُوا لِعِبَادَتِهِمْ

كَافِرِينَ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ

في الأأنعام ١١

مِنْ قَطِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دَعْوَانَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا

لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكْفَرُونَ يَتَّبِعُكُمْ كَمَا يَتَّبِعُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَأَنَّ دَعْوَاهُمْ غَيْرُ اللَّهِ شِرْكٌ فَمَنْ قَالَ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ أَوْ يَا بَنِي

عِبَادِ أَوْ يَا عَبْدَ الْقَادِرِ زَائِعًا أَنَّهُ بَانَ حَاجَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَتَشْفِيعُهُ

وشقيقتهم صندبه ووسيلته اليه فهو المشرك الذي يهدى
سنة وصاله الا ان يتوب من ذلك وكذا الذي يخلص
غير الله او توكل على غير الله او سجا غير الله او يخاف
خوف المشر من غير الله او اتجا الى غير الله او استعان بغير الله
لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك وما ذكرنا من انواع
الشرك هو الذي قال الله ^{فيها ان الله لا يغير ان يشرك به}
ويغير ما دون ذلك ^{من الاثمة} لم يشرك وهو الذي قال رسول الله *
مشرك الرب وامره بانخلص العباد وكلها لله ^{ويجوز ذلك} -
بمعرفة اربعة قواعد ذكرها الله في كتابه اولها ان يقبل ان
الكفار الذين قال لهم رسول الله يقرؤن ان الله هو الخالق
الذي انزل القرآن المهيمن المبدى لجميع الامور والذليل على ذلك
قوله تعالى قل من يورثكم من السماء والارض
امن يملك السمع والابصار ^{سورة يونس} ومن يخرج الحي من الميت
ويخرج الميت من الحي ومن يدبر الامور
فسيقولون الله فقل افلا تتقون قل من
رب السموات السبع ورب العرش العظيم

سَيَقُولُونَ لَئِنْ لَمْ يَنْزِلْ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّنَا
لَقَدْ كُنَّا مِنَ الْخاسِرِينَ
سورة مومن

تسبحون اذا عرفت هذه القاعدة واسكن عليك فاعلم انهم يريدون

اقربوا لهم وجهي الذي غير الله يدعون من دون الله فاذا عرفت

هذه فاعرف القاعدة الثانية وهي انهم يقولون ما نرجو .

اليهم الا لطلب الشفاعة عند الله نريد من الله لا منهم و

لكن بشفاعتهم والدا ليل على ذلك قول الله ^{سورة} ولعبدون

من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء

شفعاؤنا عند الله قل اتنبون الله بما لا يعلى في السموات

ولا في الارض سبحانه وتعالى مما تيسرون وقال الله ^{سورة}

الذين اتخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله

فانهم كانوا على شاك ^{سورة} من الله يحكم بينهم فيما هم فيه مختلفون ان الله لا

يهدي من هو كاذب كفاس فاذا عرفت هذا فاعرف

القاعدة الثالثة وهي ان منهم من طلب الشفاعة من الاصنام

ومنهم من تبرؤ من الاصنام وتعلق على الصالحين مثل عيسى واما

والملائكة والدا ليل على ذلك قوله ^{سورة} او اياك الذين يدعون

بنو اسرائيل

يدعون يتسعون الى ربهم الوسيلة اياهم اقرب ويكفون
رحمته ويخافون عذاباً بئراً عذاباً ريباً كان محمد ورسوله
رسولاً لله لم يفتر بين من عبد الاصنام وبين من عبد الله
بل كلهم لكل وقابلهم حق الدين كله فاذ اعرفت هذه فاعرف
القاعدة الرابعة وهي انهم يخلصون الله والشايد فينون
ما يشركون والدليل قال الله تعالى فاذا ركبو الفلك دعوا الله
مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون واصل ما
يخلصون الدعاء في الشايد لغير الله فاذا اعرفت هذه فاعرف
القاعدة الخامسة وهي ان الشايد من النجس شر كما
من عقاب منكره وما نال ان اولئك يخلصون الله في الشايد
وهو لا يدعون مشايخهم في الشايد والوجه والله اعلم بالصواب
انهم اكرموا على له اورا كه ان ايات كريمه استدلال منها يد جواب نيز
كلام الله دار و مثل تعظيم مثل شعائر الله و اطاعت رسول الله كه منصف
باطاعت باري و بركاه اطاعت رسول ثابت شد و فرض عين كرم
و كرمه و ما يطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى نيز مؤيدان من معني است
كه بفرموده آنحضرت از اركان و زبان و ارکان بايد و از موجب واجبات است

و از آنچه با وصلوات اندر عید نازل شده و فرموده است تخلف نماز نیست پس
در توسلات و خرافات و شداید و حجب نفع و دفع ضرر و ایام رخا و طلب
شویات اخروی اگر کسی او را یا جمع کنی اینها را و اولوالامر اند شیخ آورد با که
نماید و ضرر هیچ عقیده نیز سازد لیکن او با عقالاتی که دارد همیشه بر آن
برهان قاطع می آورد و آن مرحله را جواب پیر شمشیر نیز میسر است دیگر نیست
و نیز من در اینجا بودم که مرحوم حاجی محمد خلیل خان مقرب الی قان بساطت
هندوستان و رفتن بگلکته نزد کورنر منزل بیاید از پیشگاه حضور مودت
دستور خلاق پناه شاه سلیمان چاه روز بیست و هشتم محرم ۱۲۱۷ هجری
تفصیل این احوال آنکه جماعت آنکلیه که مال اندیش و عاقبت بین و مدام طلب
واقع را پیش از وقوع می نمایند و دیدند که انا غنه کابل و قندار که سلطنت بر
ایشان در آن اوقات زمان شاه آبد اعززه قرار گرفته بود هندوستان
و ممالک محروسه کهنی را از مقوله *والجاء الجنب اند بکر این افتادند که دست*
اورا از ممالک هند خو سے کوتاه نمایند که قصد این مملکت و متعرض شدن
این نواح پر امون خاطر او نکرد و فکر کرد در این کار کردند و چه نیکو اندیشند
کورنر و کین اول میرزا محمد علی خان خراسانی را که مدتها در هندوستان
و از توسلات او بود از مسمی از جانب خود بشارت فرستاد تا ممالک

تا بملاحظہ نزدیک و دور و مشاہدہ اوضاع دربار معدلت و ستونجات
 آن نواح را در یافتہ بعرض اولیای کیمینی و چنان کہ کارکنان سرکار
 کیمینی بعد از آن کہ اطمینان بہرسانیدند کہ رجنرل بہادر مارکوئیس لیزی
 مشیر خاص پادشاہ انگلستان کہ فرمان فرما سے بشکالہ و تاسے
 کشور ہند بود میجر مالکم بہادر را با چار ہج کس از اعزہ فرنگ
 بستگا سے تمام و طمطراسے مالا کلام بسفارت اعظم روانہ حضور
 معدلت گنہور شاہنشاہ سے نمود مطالب بسیار سے استند عاودا
 و از انجملہ بود کفایت شہر زمان شاہ از ہندوستان باین نحو کہ چو
 برادران زمان شاہ فیروز شاہ و محمود شاہ پانچہ سہری خلافت
 مسیر سے باشند ہر گاہ زمان شاہ ارواہ ہندوستان نماید حضرت
 ظل اللہی فوسجے از افواج سکاچی سیکے از برادران او مرحمت فرما
 کہ بالنظر ابد او مشغول و از فکرا آمدن ہندوستان بازوارند حضرت
 اعلیٰ شاسے ظل اللہی میجر مالکم را با اعزاز و احترام روانہ بہار گاہ
 فلک ہشتیاہ بار دادہ اعزاز و احترام و معروضات اورا پذیرا
 و بانیل مقصود روانہ نمودند و بے کم و کاست چنان شد کہ
 کارکنان سرکار کیمینی اندیشیدہ بودند ہر گاہ زمان شاہ از کابل

صفحہ	سطر	غسلط	صحیح
۲	۶	برکہ	برکہ
۳	۴	فقیر	فقیر
۴	۸	شوم بر	شوم بر
۵	۱۲	تطبیح کنون	تطبیح و کنون
۵	۱۳	دولت	دولت
۶	۱۳	۱۲۶	۱۲۶
۶	۱	بروجسرد	بروجسرد
۷	۱۳	و محاربا کلیسیا ارشاد	محاربا کلیسیا ارشاد
۹	۲	فیٹ	فیٹ
۱۰	۳	کرک	گرگ
۱۰	۵	شجرہ	شیشینہ
۱۱	۱۵	۶۱۲	۴۱۲
۱۱	۱۶	.	۴۱۴
۱۱	۳	۶۲۲	۴۲۲
۱۱	۱۶	نوشتن سیکو	نوشتن مردم سیکو

صفحه	منظر	غسلط	صحیف
۱۱	۱۶		۴۵
۱۲	۱	۴۴	۴۶
۱۱	۶	.	۴۸۶
۱۲	۲	زنده را و کهنه	زنده را در کهنه
۱۱	۱۱	ورود بیونه	ورود بیونه
افاز کتاب			
۳	۱۵	رزین او تجاوز	رزین او تجاوز
۵	۸	سیرده تن	سیرده تن
۶	۱۰	سماع	سباع
۱۱	۱۱	بمعنی	یعنی
۹	۱۱	مینولیند	مینولیند و بیگونیند
۱۲	۱۳	هتراج	متراج
۱۲	۱۳	چندروز	چندروزک
۱۱	۱۵	برخواست	برخواست
۱۵	۱۳	گنده دهن	گندوهن
۱۱	۱۲	بفاری میرا	بفاری سیرا

صفحه	سطر	عناص	صحیف
۱۸	۱۴	میان	میانہ
۲۳	۱۱	نمودند	نمودہ اند
۲۴	۵	زیادہ	زیاد
۲۶	۱	شیا دروان	شادروان
۲۶	۱۱	شوشتری	ششترک
۱۱	۱۳۴	بشدند	بشدو
۲۸	۳	مسدودی	معدودسے
۳۳	۲	خردس	خروش
۱۱	۶	ازتاب	ورتاب
۳۴	۱۴	خس خانہ	خیس خانہ
۴۶	۹	تولای	تولا
۱۱	۱۱	تبراسے	تبراسے
۴۶	۱۲	نہ محلہ	نہ محلہ
۳۹	۹	دوران قولہا	وران قولہا
۱۰	۱۵	باغی	یاغی
۴۴	۱۰	بہنگہ نختہ	بہنگہ

صفحه	سطر	غسلط	صحیح
۲۵	۷	جه پسرین	سید بن
۲۶	۸	ریگر	دیگر
۲۹	۱۲	نورد	نورد
۵۰	۱۰	وجیل	وجیل
۱۱	۱۲	۱۱	۱۱
۵۱	۲	ریطنی	کیطنی
۵۸	۱۱	بجا آورد	بجا آورد
۱۱	۱۶	تاده تاریخ	تاده تاریخ
۵۹	۱۰	خود را از خالصه خود	خود را از خالصه خود
۶۰	۱	نویانی	نویانی
۱۱	۱۶	تیار	تیار
۶۲	۱۵	عمر بن الخطاب	عمر بن الخطاب رضی الله عنه
۶۳	۱	علی	علی رضی الله عنه
۱۱	۱۱	ویهی	ویهی
۱۱	۱۰	علی	علی رضی الله عنه
۷۵	۲	گو	گو

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۸	۱	گونه	گونه
۷۹	۱۰	قد چو ابرو	قد چو ابرو
۸۰	۶	از نیکیان	از نیکیوان
۸۱	۱۰	گوشه نوغاری	گوشه نوغاری
۸۱	۷	وز اثر	از اثر
۸۲	۱۱	الم لذت	الم ولذت
۸۳	۱۲	فردا فردا	فردا فردا
۸۶	۱۰	بمرد	بمرد
۹۰	۴	وزیر دستان	وزیر دستان
۹۲	۳	مشد اوله	مشد اوله
۹۳	۱۲	آبیار	آبیار
۹۵	۶	مشتر	مشتر
۹۶	۷	بمحت	بمحت
۹۸	۱۶	نامیه	نامیه
۱۰۰	۳	غضب	غضب
۱۱۳	۲	پیغمبر	پیغمبر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۳	۶	از و صنایع	از اوضاع
"	۸	از رشامات	از رشحات
"	۱۶	جلیه	جلیه
۱۱۴	۲	التجیه	التجیه
۱۱۵	۳	تینا	تینا
۱۱۶	۹	اویب	اویب
۱۲۶	۳	کردار	کردار
۱۲۸	۱۶	علیا	علیا
۱۳۰	۳	مستفیان	مستفیان
"	۱۶	و در نجوم	و در نجوم
۱۳۳	۴	محالات	محالات
۱۳۴	۱۰	پسندید	پسندید
۱۳۵	۸	رو بعد از	و بعد از
۱۳۸	۱۶	رفن	رفن
۱۴۶	۱۱	پر پا	پر پا
۱۴۸	۵	متقلب	متقلب

صفحه	سطر	غسلط	مجموع
۱۵۴	۲	رجال	رجال
۱۱	۱۶	۱۱	۱۱
۱۵۹	۸	عاسله	عالی نواب
۱۶۰	۱۱	مرتبہ	مرتبہ
۱۶۱	۹	فران	فرمان
۱۱	۱۳	دانشنا	دانشتند
۱۶۲	۷	مطلبہ	مطلبہ را
۱۶۳	۷	کبرین	کبرین
۱۶۰	۳	مشبزی بوبر	مشبزی بوبر
۱۶۹	۲	غزوی	غزوی
۱۷۷	۵	صبت	صبا
۱۸۵	۲	مشابہان	مشبہان
۱۸۹	۳	بلد و بلوک	بلد و بلوک
۲۰۰	۱۲	بور	بور
۲۰۲	۱۵	اشتغال	اشتغال و اشت
۲۰۵	۳	باریانہ گلان	باریانہ گلان

صفحہ	سطر	غلط	مصحح
۲۰۷	۱۰	آن ر	آن
۲۰۸	۱۲	اند	از
//	۱۳	فی	سنے
۲۱۱	۵	بصرہ و جملہ	بصرہ و جملہ
۲۱۲	۲	ملکہ	ہلکہ
//	۸	نشست	نشست
۲۱۳	۱	بمشابہ	بمشابہ
//	۴	دارالاسلام	دارالاسلام
۲۱۴	۲	انبویہی از	انبویہی ناز
//	۷	حایرہ	خائے
۲۱۵	۱۳	وربادے	ورر بادے
۲۱۶	۱۵	رقنی	رقنی
۲۱۷	۲	بشارت	بشارت
۲۱۸	۳	مردہ فی	مردہ کی
//	۷	غمرہ زہا	غمرہ زہا
//	۱۲	ابتدای	ابتدای

صفحه	سطر	عناص	مصحح
۲۱۸	۱۳	رائتہا	زائنتہا
۲۲۱	۸	کڑھ	کڑھ
۲۲۲	۱۶	شال	شال
۲۲۵	۵	گھنٹھ	گھنٹھ
۱۱	۸	تردوت	زودوت
۲۲۷	۳	قارون	قارون
۲۲۹	۱	ورریت	ورریت
۲۳۰	۱۳	سلامت	سلامت
۲۳۵	۲	بریدم	پویدم
۲۳۶	۱	گم	گم
۲۳۷	۱۰	ازائے	ازائے
۲۳۹	۱	سینہ	سینہ
۱۱	۱۵	بکوپس	بکوپس
۲۴۰	۲	فرج	فرج
۲۴۲	۱۳	شرساریش	شرساریش
۲۴۳	۱۶	چرخ	وچرخ

صفحه	سطر	عناط	صحیح
۲۴۵	۱۳	چشمیت	چشمیت
۲۴۶	۱۰	شمه	شمه
۲۵۱	۱۳	برواقفان	برواقفان
۲۵۲	۱۶	دیوانش	دیوانش
۲۵۳	۴	توانی	توانی
۲۵۶	۴	چاره	چاره
۲۵۷	//	بهر حال	بهر حال
۲۶۰	۱۰	گذشت	گذشته
//	//	شبه چهار روز بجهان	شبه چهار روز باز بجهان
۲۶۲	//	این حالت	این چه حالت
//	//	در تمامی	در تمامی
۲۶۳	۱۶	و در و زیاده	و در و زیاده
۲۶۱	۱	پیوند	پیوند
۲۸۰	//	از خدا خواهند	از خدا خواهند
۲۸۳	۱۳	ابلاکی	ابلاکی
۲۸۹	۱۰	سیاق	سیاق

صفحہ	سطر	عناص	صحیح
۳۰۶	۱۲	منظوری	منظر سے
۳۰۷	۹	سیات	مابغات
۳۰۹	۱۰	و بیشتر از	و بیشتر بعد از
۳۱۰	۱۳	چا عوسان	چا سوسان
۳۱۲	۱۲	بحرف	بمعرف
"	۱۶	رسید	وارسید
۳۲۲	۱۴	بجانی	بکھائے
۳۲۹	۱۳	باغراض	باغزاز
"	۱۴	سینہ	سینہ
۳۳۰	۵	جواد منشتر	جواد منشتر
۳۳۳	۳	الم	اسم
"	۱۵	رواشن	روشن
۳۳۸	۶	ویکندوق	دریکندوق
"	۹	نزع	ذراع
۳۴۳	۱۵	تاتر بیت	تاتر بیت
۳۴۱	۱	ثلث	ثلث

صفحه	سطر	عناص	صفا
۳۴۳	۱	مانند	مانند
۳۴۵	۹	درج	درج
"	۱۱	کوئیر بر دیر	گرم بر دیر
۳۴۶	۱	افروزند	افروزند
۳۴۸	۴	چنددرج	چنددرج
۳۶۲	۹	کگل	کگل
۳۶۳	۱۳	غیبت	غیبت
۳۶۶	۴	سواره	سواره
۳۶۶	۱۴	ذبح	ذبح
۳۸۱	۱۵	اوسلے	اوسلے
۳۸۴	۱۵	شبخون	شبخون
۳۸۷	۵	صفوف	صفوف
۴	۷	رسن	رسن
۳۸۸	۳	گوش	گوش
"	۱۲	بلیان	بلیان
"	۷	گورک	گورک
"	۷	بلیان	بلیان
۳۹۱	۴	بنا	بنا

صفتی	سطر	غلط	صحیح
۳۹۱	۱۰	اوسے	اواسے
//	۱۲	واجب	اوجب
۳۹۲	//	بو قلمون واڑ	بو قلمون وار
۳۹۳	۲	شخم	شخم
//	۳	بروادادہ	بروادہ
۳۹۵	۹	کہ از	کہ
//	//	شام	وعالم
۳۹۶	۸	سراج	عروق
۳۹۷	۹	سی	سینی
//	۱۲	مدوم	عدو
۳۹۸	//	نڈاوند	نڈاٹھ
۳۹۹	۲	انگریزی	انگریسے
//	۹	نہادہ	نہادو
۴۰۱	۶	باپشان	باپشان
۴۰۲	۴	زرع	زرع
//	۶	رودوبکار	رودوبکار

صفحه	سطر	عناط	صحیفه
۴۰۴	۶	نهاد	نهاد
۴۰۵	۱	اگر	واگر
۴۰۶	۵	و منیان	منیان
۴۰۸	۲	میدود	میدود
۴۱۰	۱۶	پندوان	پندوان را
۴۱۱	۱۱	کبر	اکبر
۱۱	۱۴	برفتبا	برفتبا
۴۱۴	۵	معايد	معايد
۴۱۸	۹	حکامی را	حکام را
۴۱۹	۳	با ایشان	با ایشان
۱۱	۷	سبیکه	سبیکه
۱۱	۸	"	"
۱۱	۱۴	تا بود	تا بود
۴۲۰	۱۱	اسکندر	اسکندر را
۴۲۱	۱۴	میکردم	نمیکردم
۴۲۲	۶	دو وزیر	دو وزیر

صفحه	سطر	عناص	صحیفہ
۲۲۳	۲	زرع	زرع
۲۲۵		نصر	نظر
۲۲۹	۴	در طبقہ	دو طبقہ
۲۳۰	۵	از ایام	از ایام
۲۳۱	۶	جانگیر	جانگیر
۲۳۵	۳	از ان انگلیتہ	از انگلیتہ
۱۱	۱۶	نظری	فطری
۲۳۶	۱	حیلہ مکر	حیلہ و مکر
۱۱	۴	بسفارت	بسفارت
۲۴۱	۱	گرویدہ	گرویدہ
۲۴۲	۶	تیر	نیز
۲۴۵	۲	کلتہ	بکلتہ
۲۴۶	۱۵	خاص	مخلص
۲۴۹	۶	اصغرانی	اصغرانی
۲۵۱	۱	بنق	نسبت
۲۵۲	۶	جزین	جزین

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۵۴	۱۵	بعباراً	بعباراست
۴۵۵	۱۱	داران	وران
۱۱	۱۹	منود	نود
۴۵۶	۱۵	ملک	ملکی
۴۵۷	۱۱	گردد	گروید
۴۶۰	۵	زراع	زریع
۱۱	۱۰	نصیب	نصب
۱۱	۱۵	بی	پلی و
۴۶۱	۸	زمانه	زمانه
۴۶۲	۶	قبیل	قبل
۴۶۳	۸	اصفهان	اصفهان
۴۶۴	۱	سند	سند
۱۱	۷	خود	خود
۱۱	۱۲	کنده	کشند و
۱۱	۱۲	دا	وا دارد
۱۱	۱۵	نشن	شان

صفحہ	طو	غلط	صحیح
۵۲۱		تقر	نفر
۵۲۲		یکے	یکے را
"		امام	ایام
"		درکش	درکوشش
"		نامہ .	تاریخ
۵۲۳		سوار	استوار
"		طالبہ	طلبید
۵۲۴		صورت	صوت
۵۲۵		وقت و	وقت
۵۲۶		خواہند	خواہندند
۵۲۸		عاشور	عاشورا
"		درحالی	یادرجائے
۵۲۹		پیشوند	پیشوند
۵۵۰		رنگ	رنگ
"		از آواز	از او
۵۵۱		آورد	آورد

صفت	سطر	تعداد	مجموعه
گرو گوشت	گرو گوشت	۷	۵۵۱
گرو گوشت	گرو گوشت	۸	"
بغ	بغ	۱۵	"
بغ سیر سیداد	بغ سیر سیداد	۲	۵۵۲
ریاسته که	ریاسته که	۵	"
پیره زالی	پیره زالی	۱۲	۵۵۵
بغود	بغود	۸	۵۵۸
میر سیداد	میر سیداد	۱۵	"
میر سیداد	میر سیداد	۱۲	۵۵۹
میر سیداد	میر سیداد	۹	۵۶۲
رفته بود	رفته در هر	۱۶	۵۶۳
بر خورد	بر خورد و ار	۳	۵۶۴
هنگو دران	هنگو دران	۱۶	۵۶۵
بلند شد	بلند شد	۸	۵۶۰
بطون	بطون	۱۲	"
از زمین برخیزد	از زمین برخیزد	۱۶	"